

معنای بلاغی مسندهای ظرفی؛ تأملی انتقادی در دوگانه ثبوت و

حدوث در دانش بلاغت

محمد عشایری منفرد^۱

چکیده

نحویان، جمله را به دو دسته اسمیه و فعلیه تقسیم کرده‌اند؛ اما در علم بلاغت، تقسیم‌بندی جمله بر اساس نوع و ماهیت مسند صورت می‌گیرد. بلاغیان در بررسی احوال مسند، آن را به دو نوع «مسند اسمی» و «مسند فعلی» تقسیم کرده‌اند و بر این اساس، اثبات نموده‌اند که هرگاه مسند از نوع اسم باشد، صرفاً بر «ثبوت مسند» برای مسند» دلالت دارد و در صورت وجود قرینه، می‌تواند بر «دوام ثبوت» نیز دلالت کند. در مقابل، اگر مسند از نوع فعل باشد، بر «حدوث» دلالت دارد و با وجود قرینه، می‌تواند بر «استمرار تجدد» نیز دلالت داشته باشد. با این حال، در تقسیم‌بندی بلاغیان، به «مسند ظرفی» توجه کافی نشده است؛ در حالی که در برخی از آیات قرآن کریم، میان مسند ظرفی و مسند اسمی یا فعلی تفاوت معناداری وجود دارد. پرسش اصلی این پژوهش آن است که «مسند ظرفی بر چه معنایی دلالت می‌کند؟» فرضیه تحقیق چنین است که «مسند ظرفی» دلالت بر «فعلیت تلبس» دارد و در صورت وجود قرینه، می‌تواند بر «دوام فعلیت تلبس» نیز دلالت کند. این ادعا با روش توصیفی-تحلیلی، در چارچوب دانش بلاغت و با بهره‌گیری از منابع ادبی و تفسیری بررسی و تأیید شده است. نوآوری این پژوهش، کشف نوع سوم از معنا و تبدیل دوگانه «ثبوت و حدوث» به سه‌گانه «ثبوت، حدوث و فعلیت تلبس» است. واژگان کلیدی: بلاغت، جمله ظرفیه، جمله اسمیه، جمله فعلیه، حدوث، ثبوت، فعلیت تلبس.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، مجتمع زبان، ادبیات و فرهنگ‌شناسی جامعة المصطفی العالمیة، قم، ایران؛

(m_ashayeri@miu.ac.ir).

مقدمه

در دانش نحو، جمله به دو دسته اسمیه و فعلیه تقسیم می‌شود. جمله‌ای که نخستین رکن آن اسم باشد، جمله اسمیه و جمله‌ای که آغاز آن با فعل باشد، جمله فعلیه نامیده شده است (انصاری، ۱۹۸۵، ص ۴۹۳). در زبان عربی، جمله‌هایی مانند «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ» (ابراهیم: ۱۰) وجود دارد که در آن‌ها ظرف یا جار و مجرور مقدم شده و مسند‌إلیه به صورت مرفوع، مؤخر آمده است. در چنین ساختاری، اگر شرایط نحوی کافی فراهم باشد، می‌توان اسم مرفوع را فاعل برای ظرف یا جار و مجرور مقدم دانست. برخی نحویان، جمله‌هایی را که در آن‌ها ظرف یا جار و مجرور، اسم متأخر را رفع داده‌اند، «جمله ظرفیه» نامیده‌اند. حتی در جمله‌هایی مانند «سَلَامٌ عَلَيْكُمْ» (انعام: ۵۴)، برخی نحویان، جار و مجرور «علیکم» را به سبب اشتغال بر ضمیر مرفوع فاعلی، از نمونه‌های جمله ظرفیه دانسته‌اند (انصاری، همان، ص ۴۹۲).

نحویان از این تقسیم‌بندی صرفاً برای تبیین رابطه اسنادی میان مسند و مسند‌إلیه و تعیین اعراب حاصل از آن بهره برده‌اند، نه برای استخراج دلالت‌های معنایی جمله. در واقع، هدف آنان بررسی ساختار نحوی جمله بوده است، نه تحلیل بلاغی آن.

در مقابل، در سنت بلاغی، تقسیم‌بندی جمله بر اساس ماهیت مسند صورت می‌گیرد. بلاغیان، مسند را به دو نوع «اسمی» و «فعلی» تقسیم کرده‌اند و از ویژگی‌های هر نوع، دلالت معنایی خاصی استخراج کرده‌اند. بر این اساس، اگر مسند اسم باشد، جمله بر «ثبوت» دلالت دارد و در صورت وجود قرینه، می‌تواند بر «دوام ثبوت» نیز دلالت کند. اما اگر مسند فعل باشد، جمله بر «حدوث» دلالت دارد و با قرینه، می‌تواند بر «استمرار تجدیدی» نیز دلالت کند (جمععی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹).

برای نمونه، در جمله «إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ» (طور: ۷)، مسند «واقع» از نوع اسم است و بر ثبوت دلالت دارد؛ در حالی که در جمله «فَوَقَعَ الْحَقُّ» (اعراف: ۱۱۸)، مسند «وَقَعَ» فعل است و بر حدوث دلالت می‌کند. همچنین در جمله «لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (قصص: ۵۷)، با وجود آغاز جمله با اسم، مسند آن فعل است و از منظر بلاغی، دلالت بر حدوث یا استمرار تجدیدی دارد. از همین رو، در نحو جدید، این‌گونه جمله‌ها را «اسمیه غیر محضه» می‌نامند (حسن، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۱۴۱). البته تفاوت‌هایی میان جمله‌ای که مسند فعلی آن مقدم شده با جمله‌ای که مسند فعلی آن مؤخر آمده وجود دارد، اما از نظر دلالت بر حدوث، تفاوتی میان آن‌ها نیست.

با این حال، در دانش بلاغت، جمله‌هایی مانند «فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ» (فاطر: ۴۰) و «هُمْ فِي غَفْلَةٍ» (مریم: ۳۹) که مسند آن‌ها ظرف است، از نظر دلالت بلاغی بر حدوث یا ثبوت، کمتر مورد

توجه قرار گرفته‌اند. برخی بلاغیان بر این باورند که اگر خبر ظرفی را متعلق به اسم بدانیم، جمله بر ثبوت دلالت دارد و اگر آن را متعلق به فعل بدانیم، بر حدوث دلالت خواهد کرد (سکاکی، بی‌تا، صص ۳۰۷، ۳۰۸).

اگر در فهم آیات قرآن کریم، توجه خود را صرفاً به جملاتی مانند «فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْهُ» (فاطر: ۴۰) و «هُمْ فِي غَفْلَةٍ» (مریم: ۳۹) محدود کنیم، ممکن است بررسی معنای مسندهای ظرفی را چندان ضروری ندانیم. اما هنگامی که دامنه توجه را گسترش داده و آیات دیگری از قرآن کریم را نیز مدنظر قرار دهیم -آیاتی که در آن‌ها تغییرات غیرمنتظره و پرسش‌برانگیزی در کاربرد مسندهای ظرفی، اسمی و فعلی رخ داده است- ضرورت تحلیل معنایی مسندهای ظرفی آشکار می‌شود.

برای باورپذیر شدن این ادعا، توجه به نمونه‌هایی از این آیات سودمند است:

خداوند درباره حکم روزه برای بیمار و مسافر می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره: ۱۸۴). در این آیه، برای یک مسندإلیه، دو مسند به‌کار رفته است: «مَرِيضًا» (اسم) و «عَلَى سَفَرٍ» (ظرف). این دو مسند که بی‌فاصله در کنار یکدیگر آمده‌اند، از نظر نحوی متفاوت‌اند. آن‌چه احتمال تفنن در اسلوب را ضعیف می‌کند، تکرار همین ساختار در آیه بعدی است که نشان از تعمد در گزینش نحوی دارد.

در سوره یس نیز در وصف اهل بهشت آمده است: «هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ» (یس: ۵۶). در این جا نیز برای یک مسندإلیه، دو مسند به‌کار رفته است: «فِي ظِلَالٍ» (ظرف) و «مُتَكِنُونَ» (اسم). این ترکیب، بار دیگر نشان می‌دهد که کاربرد هم‌زمان مسند ظرفی و اسمی، حامل دلالتی فراتر از ساختار نحوی صرف است.

در سوره بقره، در وصف کافران، دو جمله متوالی آمده است. در جمله نخست با مسند فعلی می‌فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ» و در جمله دوم با مسند ظرفی می‌فرماید: «وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةٌ» (بقره: ۷). آن‌چه این تفاوت را برجسته‌تر می‌سازد، آن است که همین دو وصف در آیه‌ای دیگر نیز برای کافران تکرار شده، اما این بار هر دو جمله با مسند فعلی بیان شده‌اند: «وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِمْ غِشَاوَةً» (جاثیه: ۲۳). در این آیه، مسند جمله دوم («جَعَلَ») مانند جمله نخست، فعل است؛ در حالی که در سوره بقره، مسند جمله دوم («غِشَاوَةٌ») ظرفی است. این تفاوت در نحوه اسناد، پرسشی جدی درباره دلالت معنایی مسندهای ظرفی پدید می‌آورد.

بلاغیان در شمارش مواضع مسند، تنها به مواردی پرداخته‌اند که در اسناد تام، نقش مسند را ایفا کرده‌اند (هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۴۲)؛ اما واقعیت آن است که مسندهایی که در اسناد ناقص نیز

به کار رفته‌اند، از نظر دلالت معنایی، همانند مسندهای اسناد تام‌اند. از این‌رو، «حال نحوی» نیز - از آن‌جا که در یک اسناد ناقص به ذوالحال اسناد می‌یابد - در شمار مصادیق مسند قرار می‌گیرد. بنابراین، در تحلیل معنای مسندهای قرآنی، نباید از مسندهای اسناد ناقص غفلت کرد.

برای نمونه، در برخی آیات قرآن کریم، تغییر غیرمنتظره حال از صورت اسمی یا فعلی به صورت ظرفی، پرسش برانگیز است:

در سوره صافات، در مقام عبرت‌گیری از آثار گذشتگان آمده است: «وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ * وَبِاللَّيْلِ أَفْلاً تَعْقِلُونَ» (صافات: ۳۷، ۳۸) در این‌جا «باللیل» که مسند ظرفی است، به «مصبحین» که مسند اسمی است، عطف شده است.

در سوره یونس، درباره انسان فرموده است: «دَعَانَا لِجَنَّةٍ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (یونس: ۱۲) در این آیه، «قاعداً» و «قائماً» دو مسند اسمی‌اند که به مسند ظرفی «لجَنَّةٍ» عطف شده‌اند.

همین مضمون در سوره آل عمران به گونه‌ای دیگر بیان شده است: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» (آل عمران: ۱۹۱) در این‌جا «عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» که مسند ظرفی است، به «قیاماً» که مسند اسمی است، عطف شده است. مفسران «عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ» را به معنای «مضطجعین» دانسته‌اند؛ اما پرسش این است که چرا از میان سه حال، تنها یکی به صورت ظرفی بیان شده است؟

در بشارت به حضرت مریم علیها السلام نیز آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يُسِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» (آل عمران: ۴۵، ۴۶) در این آیه، برای «كَلِمَةٍ» چهار حال ذکر شده است: ۱. «وجیهاً» (مسند اسمی) ۲. «من المقربین» (مسند ظرفی) ۳. «يُكَلِّمُ النَّاسَ...» (مسند فعلی) ۴. «من الصالحین» (مسند ظرفی).

جالب آن‌که در میانه آیه، برای ضمیر مستتر در «يُكَلِّمُ» نیز دو حال آمده است: ۱. «فی المهد» (مسند ظرفی) ۲. «كهلاً» (مسند اسمی).

این تغییرات نحوی و معنایی در کاربرد مسند، چه در اسنادهای تام و چه در اسنادهای ناقص، به گونه‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت. بلکه نشان‌دهنده دقت و تعمّد در گزینش ساختارهای نحوی برای انتقال دلالت‌های بلاغی خاص است.

مسئله‌ای که بر اساس چالش پیش‌گفته قابل طرح است، آن است که «مسند ظرفی» در کلام بلیغ، چه دلالت معنایی دارد؟ فرضیه تحقیق چنین است که از مسند ظرفی، معانی چهارگانه معهود در بلاغت - یعنی حدوث، دوام حدوثی، ثبوت و دوام ثبوتی - قابل برداشت نیست؛ اما

معنای دیگری نظیر «فعلیت مسند برای مسندإلیه» از آن قابل استنباط است.

روشن است که در این فرضیه، نوع ادعا «ثبوتی» نیست بلکه «اثباتی» است؛ بدین معنا که این پژوهش نمی‌خواهد با اتخاذ رویکردی ماهیت‌گرایانه، از طریق تحلیل اجزای نحوی مسند ظرفی، نقش هر جزء را در دلالت معنایی آن تبیین کند. بلکه این مسیر را به مجالی دیگر واگذار کرده و در این مجال، با اتخاذ رویکردی اثباتی، در پی آن است که نشان دهد عرف دقیق بلاغی از این تعبیر چه معنایی برداشت می‌کند.

نویسنده برای حل این مسأله، ارتکاز عقلایی معتبر در فهم آیات قرآن کریم - یعنی ارتکازات تفسیری مفسران فریقین و نیز ارتکاز فقیهان امامیه - را معیار قرار داده و با جستاری مستند و قانع‌کننده در آثار تفسیری دو جریان و نیز منابع فقهی امامیه، در جهت اثبات فرضیه تلاش کرده است.

روش گردآوری اطلاعات در این تحقیق، کتابخانه‌ای با بهره‌گیری از نرم‌افزارهای تخصصی بوده و روش بررسی داده‌ها، تحلیلی در چارچوب دانش ادبیات و بلاغت است.

این مسأله تاکنون در قالب تحقیق مستقلی بررسی نشده است. البته در کتاب معناشناسی بلاغی قرآن، اشاره‌ای گذرا به این ادعا شده، اما تبیین و استدلال کافی برای آن ارائه نشده است (عشایری، ۱۳۹۲، ص ۱۶۲ تا ۱۶۷). همچنین دیدگاه‌های پراکنده‌ای از برخی صاحب‌نظران بلاغت و تفسیر به دست آمده که در ادامه مقاله، گزارشی از آن‌ها ارائه خواهد شد.

مفاهیم و مبانی

پیش از ورود به بحث، شایسته است مبادی تصویری و تصدیقی مرتبط با مسأله به روشنی تبیین شود:

۱. مسند ظرفی

اسناد، عبارت است از انضمام یک کلمه یا مجموعه‌ای از کلمات که در حکم یک کلمه‌اند، به کلمه‌ای دیگر، به گونه‌ای که مفهوم یکی برای دیگری اثبات یا از آن نفی شود (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۳۲؛ ابن عرب‌شاه، ۲۰۲۱م، ج ۱، ص ۲۲۴). بر اساس این تعریف، اسناد به دو نوع «تام» و «ناقص» تقسیم می‌شود. اسناد تام، موارد شناخته‌شده‌ای دارد که در آثار بلاغی به تفصیل شمارش شده‌اند (هاشمی، ۱۴۲۰، ص ۴۲) و اسناد ناقص نیز شامل مواردی چون ضمیمه شدن نعت به منوع، حال به ذوالحال و مانند آن است. منظور از «مسند ظرفی»، مسندی است که به صورت جار و مجرور یا ظرف مستقر در جمله ظاهر شده باشد.

۲. چهارگانه ثبوت، حدوث، دوام ثبوتی و دوام تجدیدی

منظور از «حدوث»، تحقق چیزی پس از آن که وجود نداشت است: الحصول بعد أن لم يكن. این معنا که مقید به یکی از سه زمان (ماضی، مضارع، مستقبل) است، از مسند فعلی قابل برداشت است (جمعی از نویسندگان، بی تا، ج ۲، ص ۲۷). مفهوم حدوث در افعال ماضی و مستقبل و ضوح بیشتری دارد؛ اما در فعل مضارع، معنایی که به «تجدد» شناخته می شود، نوعی «حدوث تجدیدی» است.

«ثبوت» به معنای صرف ثبوت حالتی برای مسندإلیه است، بدون آن که بر حدوث یا دوام دلالت کند. به عبارت دیگر، ثبوت یعنی صرف ثبوت محمول برای موضوع (همان، ص ۲۹). «دوام ثبوتی» و «دوام تجدیدی» هر دو از جهت استمرار، مشابه اند؛ اما تفاوت بنیادین میان آن ها در ماهیت دوام است. دوام تجدیدی، در پدیده هایی رخ می دهد که قارّ الذات نیستند و اجزای آن ها در یک زمان جمع نمی شوند؛ بلکه هر جزء زمانی پدید می آید که جزء پیشین از میان رفته باشد. در مقابل، دوام ثبوتی، نوعی دوام پیوسته و هم زمان است که چنین وصفی ندارد (همان، ص ۲۷ و ۲۸).

در برخی آثار بلاغی و غیر بلاغی، مفهوم «ثبوت» - که صرفاً دلالت بر ثبوت محمول برای موضوع دارد - با «دوام ثبوتی» خلط شده است. این آمیخت ناروا، موجب خطاهایی در تفسیر برخی آیات قرآن کریم نیز شده است (عشایری منفرد، ۱۳۹۲، ص ۱۲۲ تا ۱۲۸).

۳. دقت زبانی قرآن کریم

از منظر روایات، متن قرآن کریم با اعجاز زبانی اش، دریایی بی کرانه از شگفتی های پایان ناپذیر است: «بَحْرًا لَا يَدْرُكُ قَعْرَهُ، وَلَا تُفْنَى عَجَائِبُهُ، وَلَا تُنْقَضِي غَرَائِبُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸). ابن سبکیت، از برجسته ترین زبان پژوهان قرن سوم هجری، چنان از دقت زبانی قرآن به وجد آمده بود که از امام هادی علیه السلام پرسید: چرا زبان قرآن با وجود تدریس و تفسیر مکرر، هرگز کهنه نمی شود و همواره تازه و معنادار باقی می ماند؟ امام هادی علیه السلام در پاسخ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِرِمَازٍ دُونَ رِمَازٍ، وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ، وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» (طوسی، ۱۴۱۴، ص ۵۸۰). یعنی خداوند قرآن را برای زمان یا قومی خاص نازل نکرده، بلکه در هر عصر و نزد هر گروهی، تازه و زنده است.

علامه طباطبایی، زبان هر فرد را برآمده از درک اجتماعی او می داند. از منظر ایشان، زبان انسان ها تابعی از فهم اجتماعی آنان است؛ فهمی که غالباً آمیخته با مسامحه و ساده انگاری است. برای نمونه، انسان ها امور کثیر را به صورت کل بدون استثناء، امور غالبی را دائمی، امور نادر را معدوم، و امور ناچیز را بی اهمیت درک می کنند. مشکل دوم در فهم انسان ها، محدودیت دانایی

آنان است؛ در حالی که قرآن، کلام موجودی است که از این دو نقیصه منزّه است. این نقص در درک، به زبان انسان نیز سرایت می‌کند؛ چنان که کمال الهی در علم و دقت، به زبان قرآن منتقل شده و آن را به کلامی منزّه و ممتاز تبدیل کرده است.

علامه طباطبایی این تفاوت را بنیادین می‌داند و معتقد است که نتایج زبانی مهمی بر آن مترتب می‌شود. یکی از این نتایج، تفاوت میان بلاغت کلام الهی و بلاغت کلام بشری است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۱۶۶-۱۶۷).

اعجاز زبانی و دقت بی‌نظیری که در گزینش واژگان، چینش اجزای جمله و آرایش نحوی قرآن به کار رفته، بی‌تردید باید در فهم و تفسیر آن مورد توجه قرار گیرد. زمخشری بر این باور است که مفسری که قصد تفسیر این کلمات درخشان و اعجاز‌آمیز را دارد، باید از آغاز متعهد باشد که قرآن را با همان نظم و واژگانی، ساختار خاص و بلاغت ویژه‌اش تفسیر کند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۶۸).

علامه مصطفوی نیز می‌نویسد: «کلمات قرآن حکیم با حکمت و توجه به همه خصوصیات و لطائف هر واژه به کار گرفته شده‌اند؛ چنان که اگر واژه‌ای از قرآن برداشته و واژه‌ای دیگر جایگزین آن شود، این لطائف از میان می‌رود. بنابراین، در بیان معنای واژگان و تفسیر آن‌ها نباید مسامحه شود» (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹).

بر همین اساس، نگارنده با تکیه بر این پیش‌فرض زبانی، بر این باور است که متن قرآن کریم فاقد هرگونه بیان تغنی یا مسامحی است. از این‌رو، کاربرد مسند ظرفی در مواردی که امکان استفاده از مسند اسمی یا فعلی وجود داشته، حامل دقت معنایی و ظرافت بلاغی خاصی است؛ ظرافتی که با مسندهای غیرظرفی قابل بیان نبوده است.

دیدگاه‌های موجود

هرچند از نظر نگارنده، «مسأله‌بودگی معنای مسندهای ظرفی» امری روشن و قابل دفاع است، اما در میان بلاغیان و مفسران، مسند ظرفی و دلالت بلاغی آن، به‌عنوان یک مسأله یا مشکل علمی مورد توجه قرار نگرفته است. از این‌رو، پیش از پرداختن به دیدگاه مختار، ضروری است گونه‌های مواجهه بلاغیان و مفسران با این اسلوب زبانی شناسایی و دسته‌بندی شود.

۱. سکوت و عبور از مسأله

عبدالقاهر جرجانی، هنگام بیان تفاوت‌های میان مسند اسمی (مانند: زید منطلق) و مسند فعلی (مانند: زید ینطلق)، هیچ اشاره‌ای به مسند ظرفی نکرده و آن را کاملاً مسکوت نهاده است (جرجانی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۷). این سکوت، پرسش‌هایی را برمی‌انگیزد: چرا مسند ظرفی به‌عنوان

قسم سوم این تقسیم ذکر نشده است؟ آیا می‌توان از عدم ذکر آن نتیجه گرفت که در نظر عبدالقاهر، مسند ظرفی به یکی از دو قسم مذکور ملحق بوده و معنای مستقلی نداشته است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها باید توجه داشت که عصر عبدالقاهر، عصر تدوین بلاغت ذوقی است، نه بلاغت مدرسه‌ای. در بلاغت ذوقی، هدف نویسنده ارائه تقسیمات منطقی و جامع نیست؛ بنابراین اگر تنها دو حالت از حالات مسند را بیان کرده، نمی‌توان نتیجه گرفت که از نظر او، حالات مسند منحصر در همین دو قسم بوده است. از این‌رو، سکوت عبدالقاهر را نباید همانند سکوت نویسندگانی چون سکاکی و خطیب قزوینی تحلیل کرد؛ کسانی که بلاغت را در قالب سبک مدرسه‌ای و با تقسیمات منطقی تدوین کرده‌اند.

افزون بر عبدالقاهر، بسیاری از مفسران نیز از کنار این مسأله به راحتی عبور کرده‌اند. در بررسی آیاتی که در آن‌ها ظرف به گونه‌ای معنادار و پرسش‌برانگیز جایگزین اسم یا فعل شده یا در کنار آن‌ها آمده، سخنی از دلالت بلاغی مسند ظرفی به میان نیاورده‌اند. برای نمونه، در تفسیر آیه «وَعَلَىٰ أَبْصَرِهِمْ غُشَاوَةٌ» (بقره: ۷) که به جمله فعلیه پیش از خود عطف شده، زمینه‌ای برای بحث درباره ساختار مسند ظرفی و امکان مغایرت معنایی آن با مسند فعلی فراهم بوده، اما مفسران از این بحث غفلت کرده‌اند.

البته شاید این سکوت ناشی از ازدحام مسائل ادبی در آیه باشد؛ مسائلی که مفسران ادبی را به خود مشغول کرده و موجب غفلت از دلالت ظرف شده‌اند. از جمله این مسائل، معناداری تکبیر در واژه «غشَاوَةٌ» است؛ چنان‌که برخی بلاغیان از آن معنای نوعیت و برخی دیگر معنای تهویل برداشت کرده‌اند (ابن عربشاه، ۲۰۲۱م، ج ۱، ص ۲۵؛ مغربی، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۸؛ سبکی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۲۰۳). همچنین، اختلاف قرائت در اعراب واژه «غشَاوَةٌ»، اختلاف در حرکت حرف «غین» (ضم، فتح، کسر)، و حتی اختلاف در اصل حرف (غین معجم یا عین غیر معجم) از دیگر مسائل ادبی مطرح در این آیه بوده‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۹۱).

این غوطه‌ور شدن در مسائل ادبی، در آیات مشابه نیز دیده می‌شود. برای مثال، در آیه ۱۸۴ سوره بقره، برخی مفسران به جای پرداختن به دلالت ظرفی «علی سفر»، به نکات ادبی دیگری توجه کرده‌اند. خفاجی در حاشیه‌اش بر تفسیر بیضاوی، چنین استدلال کرده که کاربرد «علی» در عبارت «فَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ» اشاره به آن دارد که شخص باید «سوار بر سفر» باشد؛ بنابراین کسی که در اثنای روز سفر را آغاز کند، چون نمی‌توان او را «سوار بر سفر» دانست، از حکم آیه خارج است (خفاجی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۴۶۱).

این نمونه‌ها نشان می‌دهند که مسأله معنای مسند ظرفی، هرچند از منظر بلاغی قابل طرح و

بررسی است، اما در سنت تفسیری و بلاغی، کمتر به عنوان یک مسأله مستقل مورد توجه قرار گرفته است.

۲. تأویل نحوی ظرف به اسم برای توجیه صحت متن

گاه تلاش برای توجیه صحت نحوی متن، مفسر را چنان در خود غوطه‌ور می‌سازد که از دلالت بلاغی آن غافل می‌ماند. برخی از مفسران، در مواجهه با جملاتی مانند «فَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ» (بقره: ۱۸۴)، به صراحت این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا از منظر نحوی، امکان عطف ظرف بر اسم وجود دارد؟ و در پاسخ، عبارت «عَلَى سَفَرٍ» را به «مُسَافِرًا» تأویل برده‌اند تا صحت نحوی عطف را توجیه کنند (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۲۵؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۹۳؛ راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۸۱؛ مجاشعی، ۱۴۲۸، ص ۱۶۱).

گروهی دیگر از این بزرگان، هرچند به پیچیدگی موضوع واقف بوده‌اند، اما در تبدیل آن به یک مسأله بلاغی، صرفاً به این نکته اندیشیده‌اند که اگر اسم، ظرف و فعل به عنوان صفات متوالی یک موصوف ذکر شوند، ترتیب آن‌ها چگونه باید باشد؟ و در پاسخ، به این نتیجه رسیده‌اند که اسم باید در ابتدا، ظرف در میانه و جمله فعلیه در پایان ذکر شود. چنان‌که در آیه «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» (غافر: ۲۸)، سه وصف «مُؤْمِنٌ»، «مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و «يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» به همین ترتیب آمده‌اند.

جالب آن‌که این ترتیب، در باور ایشان، بر این استدلال مبتنی شده است که ظرف، از یک سو به مفرد و از سوی دیگر به جمله شباهت دارد؛ از این رو، باید میان اسم و فعل قرار گیرد. در آیه مبارکه «بِكَلِمَةٍ أَسَمَهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ* وَيَكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ» (آل عمران: ۴۵، ۴۶)، نیز که چهار حال برای «كَلِمَةٍ» ذکر شده، گفته‌اند: «وَجِيهًا» چون اسم است و اصل در حال نحوی، اسم بودن است، باید نخست ذکر شود؛ «مِنَ الْمُقَرَّبِينَ» به سبب آن‌که در تأویل مفرد است و به اسم نزدیک‌تر، به عنوان حال دوم آمده است (زرکشی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۲۳-۲۴).

این بیانات ذوقی و فاقد پشتوانه استدلالی، بی‌نیاز از بررسی نیست؛ چرا که نمونه‌های قرآنی فراوانی برخلاف این ترتیب وجود دارد. برای مثال، در آیه «دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا» (یونس: ۱۲)، حال ظرفی («لِجَنبِهِ») بر حال اسمی مقدم شده است. همچنین در آیه «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (مائده: ۵۴)، صفت فعلی («يُحِبُّهُمْ») بر صفت اسمی («أَذِلَّةٌ») مقدم شده است.

این شواهد قرآنی نشان می‌دهند که ترتیب نحوی صفات، تابعی از دلالت بلاغی و اقتضای

معنایی است، نه یک قاعده ثابت و صلب. از این رو، تحلیل بلاغی مسندهای ظرفی، باید فزاتر از توجیهات نحوی و ذوقی مورد توجه قرار گیرد.

۳. الحاق ظرف به اسم در معنای بلاغی

برخی از صاحب نظران بلاغت و تفسیر، جمله‌ای را که مسند آن ظرف باشد، از حیث دلالت بر ثبوت یا دوام ثبوتی، به جمله‌ای که مسند آن اسم است ملحق کرده‌اند و به نظر می‌رسد این جملات را به طور مطلق در وزان جمله اسمیه دانسته‌اند. تفتازانی در شرح خطبه تحمیدیه تلخیص المفتاح، جمله «الحمد لله» را دال بر دوام و ثبات معنا کرده است (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۹). برخی از ادیب‌مفسران نیز همین دیدگاه را پذیرفته‌اند؛ از جمله ابوحیان، آلوسی، ابوالسعود، قونوی و دیگران که در بررسی آیه «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» (بقره: ۷)، این جمله را اسمیه و دال بر ثبوت دانسته‌اند (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۸۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۱۳۹؛ ابوالسعود، ۱۹۸۳، ج ۱، ص ۳۸؛ قونوی، ۱۴۲۲، ج ۲، ص ۷۳).

به نظر می‌رسد این دیدگاه بلاغی، بر دو مبنای محتمل استوار باشد:

نخست، مبنای نحوی‌ای که برخی از نحویان، به ویژه پیروان نحویان کوفه، مطرح کرده‌اند. بر اساس این دیدگاه، خبر ظرفی یا جار و مجرور، متعلق به فعل محذوف نیست بلکه متعلق به اسم محذوف است. در نتیجه، جمله‌ای مانند «هُم فِي ظِلَالٍ» هم معنا با جمله «هُم كَانُوا فِي ظِلَالٍ» تلقی می‌شود و مسند ظرفی آن، از نظر نحوی به مسند اسمی تبدیل می‌گردد. این دیدگاه را حسن چلبی در حواشی کتاب مختصر (چاپ ترکیه، افست شده در تهران) مطرح کرده است (تفتازانی و دیگران، ۱۳۶۱، ص ۶).

دوم، احتمال آمیختگی میان اصطلاح نحوی «جمله اسمیه» و مفهوم بلاغی «اسم بودن مسند» است. به عبارت دیگر، ممکن است جمله‌ای مانند «الحمد لله» از آن رو که مشتمل بر مبتدا و خبر است و از منظر نحوی جمله‌ای اسمیه محسوب می‌شود، با جملاتی که مسند آن‌ها اسم است و از نظر بلاغی دال بر ثبوت‌اند، در آمیخته شده باشد.

این آمیختگی مفهومی، اگرچه در ظاهر موجه می‌نماید، اما نیازمند بررسی دقیق‌تر است؛ چرا که دلالت بلاغی مسند ظرفی، الزاماً تابع ساختار نحوی آن نیست و ممکن است معنای مستقل و متمایزی داشته باشد.

۴. تأویل غیر متعین ظرف بر اساس اسم یا فعل بودن متعلقش

عبدالقاهر جرجانی، هنگام بیان تفاوت‌های میان مسند اسمی (مانند: زید منطلق) و مسند فعلی (مانند: زید ینطلق)، هیچ اشاره‌ای به مسند ظرفی نکرده است (جرجانی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۷).

سکاکی نیز در بحث از احوال مسند، تنها از مسند اسمی و فعلی سخن گفته و مسند ظرفی را نادیده گرفته است (سکاکی، ۱۴۲۰، ص ۳۱۰ و ۳۲۰). با این حال، وی در بررسی اغراض ذکر مسند، به نکته‌ای مهم اشاره کرده است: گوینده گاه مسند را ذکر می‌کند تا نوع آن—اسم، فعل یا ظرف—را آشکار سازد. در نتیجه، می‌تواند با اسم بودن مسند، معنای ثبوت را تصریح کند؛ با فعل بودن، معنای حدوث را؛ و در مواردی که قصد تصریح ندارد، از ظرف استفاده کند. زیرا در جملاتی مانند «زید فی الدار»، بر اساس این‌که متعلق محذوف ظرف، اسم باشد یا فعل، امکان اراده ثبوت یا حدوث بدون تصریح وجود دارد (همان، ص ۳۰۷ و ۳۰۸).

از منظر سکاکی، هنگامی که مسند ظرفی است، مسند واقعی—یعنی متعلق ظرف—حذف شده و چون مشخص نیست آن متعلق اسم بوده یا فعل، این عدم تعیین موجب دو احتمالی شدن معنا و ترک تصریح می‌شود. برخی مفسران نیز همین دیدگاه سکاکی را در تفسیر آیات قرآنی که مسندشان ظرفی است، به کار گرفته و نتایج تفسیری خاصی از آن استخراج کرده‌اند (مهمانی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۱).

با این حال، به نظر می‌رسد روشی که سکاکی در این جا برای حل یک مسأله بلاغی به کار گرفته، در واقع از جنس روش‌های نحوی است و نه بلاغی؛ و نباید در تحلیل مسائل بلاغی به کار گرفته شود. برای روشن شدن این آمیختگی روش شناختی، بازخوانی سخن عبدالقاهر جرجانی راه‌گشاست. از منظر عبدالقاهر، همسانی نحوی دو اسلوب زبانی، لزوماً به همسانی بلاغی آن‌ها نمی‌انجامد. او به صراحت می‌نویسد: «وقتی در مسائل نحوی مربوط به مبتدا و خبر می‌گوییم: جمله «زید يقوم» مانند جمله «زید قائم» است، این سخن نباید تو را فریب دهد و گمان کنی که فعل جانشین مفرد شده است. زیرا معنای این سخن آن نیست که این دو جمله چنان یکسان شده‌اند که هیچ تفاوتی میان‌شان باقی نمانده است؛ چراکه اگر چنین بود، باید هر دو اسم می‌شدند یا هر دو فعل، نه این‌که یکی اسم باشد و دیگری فعل» (همان، ص ۱۲۰).

این هشدار عبدالقاهر، به روشنی بیان می‌کند که تأویل نحوی مشترک یا مشابه میان دو اسلوب زبانی، نباید موجب یکسان‌انگاری دلالت بلاغی آن‌ها شود. تفاوت‌های معنایی، ظرافت‌های بلاغی و لطائف اسلوبی، فراتر از ساختار نحوی‌اند و باید با روش‌شناسی خاص بلاغت تحلیل شوند.

البته نباید سخن عبدالقاهر را به منزله مخالفت او با تأویل‌های نحوی تلقی کرد؛ چراکه وی خود در کتاب دلائل الاعجاز، گاه ناگزیر می‌شود برای حل مسائلی با منشأ نحوی، از همین همسانی‌های نحوی میان اسلوب‌ها بهره گیرد و مسأله را با رویکرد نحوی تحلیل کند. برای نمونه،

هنگامی که از اتصال جملهٔ حالیه به عامل از طریق واو حالیه سخن می‌گویند، می‌کوشند ضابطه‌ای برای ذکر واو ارائه دهد. ضابطه‌ای که عبدالقاهر پیشنهاد می‌کند این است: هرگاه جملهٔ حالیه به‌گونه‌ای مستقل باشد که نتواند به‌طور طبیعی با عامل خود در جملهٔ پیشین پیوند یابد، ذکر واو حالیه ضروری است؛ مگر آن‌که جملهٔ حالیه با فعل آغاز شود و همان فعل بتواند پیوند نحوی با جملهٔ پیشین برقرار کند (همان، ص ۱۴۳).

این ضابطه با اشکالی مواجه می‌شود: چرا در جملاتی مانند «خَرَجْتُ مَعَ الْبَازِيِّ عَلَيَّ سَوَادٌ» (با شکارچی بیرون آمدم در حالی که تاریکی بر من سایه افکنده بود)، واو حالیه ذکر نشده است؟ عبدالقاهر در برابر این نقض، برای حفظ انسجام ضابطهٔ خود، می‌پذیرد که اصل و قیاس اقتضا می‌کند واو ذکر شود، اما در موارد اندکی ممکن است جمله از این ضابطه خارج شود؛ و این موارد استثنایی را باید تأویل برد.

یکی از تأویل‌هایی که عبدالقاهر برای جمله‌هایی مانند «عَلَيَّ سَوَادٌ» ارائه می‌کند، آن است که «سَوَادٌ» را مبتدا ندانیم، بلکه طبق نظر اخفش، آن را فاعل برای ظرف بدانیم تا بتوان ظرف را به فعل تأویل برد و بدین‌وسیله جمله از اسمیه بودن خارج شود. یا این‌که ظرف را در تأویل مفرد (مانند «کائن») یا در تأویل فعل ماضی با «قد» مقدر در نظر بگیریم (همان، ص ۱۴۶ و ۱۴۷).

این نمونه‌ها نشان می‌دهد که عبدالقاهر در مواجهه با مسائل نحوی، از همسانی‌های نحوی بهره می‌گیرد؛ اما برخلاف برخی نحویان و حتی برخی بلاغیان مدرسه‌ای، از این مشابهت‌های نحوی نتیجهٔ بلاغی استخراج نمی‌کند. از منظر او، شباهت نحوی دو اسلوب، به‌هیچ‌وجه به معنای همسانی بلاغی آن‌ها نیست و هر اسلوب زبانی، دلالت بلاغی خاص خود را دارد که باید با روش‌شناسی بلاغت تحلیل شود، نه با تأویل‌های نحوی.

۵. الحاق به جمله فعلیه

خطیب قزوینی، مسند ظرفی را به جملهٔ فعلیه ملحق کرده و نوشته است: «ظرف شدن مسند، بدین جهت است که ظرف، خلاصه‌ای از یک جملهٔ فعلیه است؛ چراکه طبق نظر صحیح‌تر، مسند ظرفی در تقدیر همان فعل است» (قزوینی، ۱۹۷۱ م، ص ۸۸).

با توجه به این‌که در متعلق ظرف، دو احتمال وجود دارد، تفتازانی در شرح سخن خطیب، برای تبیین این‌که چرا تعلق به فعل صحیح‌تر است، چنین استدلال کرده که اصل در عمل، فعل است (تفتازانی، ۱۳۷۶، ص ۱۰۱). ادامهٔ این روند، در آثار شارحان متأخر تلخیص المفتاح به این نتیجه انجامید که استقلال جملهٔ ظرفیه به‌طور کلی رد شود و ادعا گردد که جز جملهٔ اسمیه و فعلیه، نوع سوم از جمله وجود ندارد؛ زیرا جملهٔ ظرفیه در حقیقت، جملهٔ فعلیه‌ای است که به‌صورت

خلاصه بیان شده است. در نهایت، این گروه نتیجه گرفتند که هرگاه گوینده بخواهد معنای تجدد و حدوث را به صورت مختصر بیان کند، از مسند ظرفی بهره می‌گیرد (جمعی از نویسندگان، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۸).

با این حال، دیدگاهی که مسند ظرفی را به جمله فعلیه ملحق می‌دانست، مورد پذیرش برخی از شارحان تلخیص المفتاح قرار نگرفت. از نظر آنان، ظرف را تنها زمانی می‌توان به طور قطعی متعلق و ملحق به فعل دانست که در یک اسم مرفوع عمل کرده باشد؛ در غیر این صورت، همواره احتمال تعلق آن به اسم وجود دارد (سبکی، ۱۴۲۳، ج ۱، ص ۳۶۸).

از جمله ادیب‌مفسرانی که این دیدگاه را به صراحت بیان کرده‌اند، ابوبشیر الدُّرَّة (متوفای ۱۴۲۸ق) است. وی در بررسی آیه مبارکه «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ» (بقره: ۷) نوشته است: «كلمة "غشَاوة" طبق دیدگاه اخفش، می‌تواند فاعل برای جار و مجرور باشد؛ و همین ترکیب موجب می‌شود که فعلی مانند "ثبت" در تقدیر گرفته شود و جمله به جمله فعلیه تبدیل گردد» (الدُّرَّة، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۴۱-۴۲).

۶. جستجو در ارتکازات عقلا برای معنای مسند ظرفی

در باور صاحب این قلم، مسندهای ظرفی دارای اسلوبی متعین و مشخص‌اند که خود، هویتی معنایی مستقل دارند. در یک معنایابی بلاغی، هدف آن است که دریابیم آیا گوینده بلیغی که پیش از پیدایش نحویان و تأویل‌های آنان سخن می‌گفت و با تحلیل‌های نحویانه‌ای چون تعلق جار و مجرور به اسم یا فعل آشنا نبود، واقعاً جمله «هو فی السَّفر» را با جمله «هو مُسافرٌ» یا «هو سَافرٌ» یکسان می‌دانست؟ یا آن را جمله‌ای سوم در کنار آن دو تلقی می‌کرد و از این ساختار، ظرایف و دقائق معنایی خاصی را قصد می‌نمود که در دو جمله دیگر قابل قصد نبود؟

برای پاسخ به این پرسش، باید به ارتکازات عقلاییِ کاربران زبان عربی مراجعه کرد. در میان این عقلا، فقیهان و مفسران جایگاه ویژه‌ای دارند؛ چراکه از یک سو با متون عربی اصیل و فصیح انس دیرینه دارند، و از سوی دیگر، مفسران همواره با دغدغه پرهیز از تفسیر به رأی، مراقب بوده‌اند که معنای متن را با دقت استخراج کنند. فقیهان نیز، به‌ویژه فقیهان امامیه، به سبب اهتمام به اسناد حکم شرعی به خداوند، از تحمیل ظنون و برداشت‌های سلیقه‌ای بر متن، به شدت پرهیز دارند و از استحسانات گریزان‌اند.

از این رو، این دو طایفه - فقیهان و مفسران - شایستگی آن را دارند که ارتکازاتشان در فهم مسندهای ظرفی، به عنوان معیار عقلایی مورد بررسی قرار گیرد. چنین بررسی‌ای می‌تواند روشن سازد که آیا مسند ظرفی در نگاه آنان، حامل دلالتی مستقل و متمایز از دلالت‌های اسمی و فعلی بوده است یا خیر.

۶/۱. ارتکازات عقلایی مفسران فریقین

یکی از مستندات آنکه دست کم می توان به عنوان ارتکازی عقلایی به آن استناد کرد، آراء تفسیری مفسران فریقین است. برداشت ها و استظهاراتی که در تفاسیر این دو جریان وجود دارد، به عنوان منبعی ارزشمند که می تواند ارتکاز عقلایی را نمایندگی کند، اهمیت ویژه ای دارد و نباید از نظر دور بماند. جست و جو در ارتکازات مفسران، از این جهت حائز اهمیت فزاینده ای است که می تواند نشان دهد فهم دقیق و عرفی از ساختارهای نحوی و بلاغی قرآن، چگونه در طول تاریخ تفسیر شکل گرفته است.

از تعبیر برخی مفسران قرآن چنین بر می آید که مسند ظرفی، در باور ایشان، دلالت بر «فعلیت تلبس» دارد. به بیان دیگر، هر چند واژه «مسافر» نیز به عنوان اسم فاعل، ظهور در ذاتی دارد که متلبس به وصف سفر است، اما احتمال عدم تلبس فعلی در معنای آن، احتمال قابل توجهی است. در مقابل، از بیانات برخی مفسران استفاده می شود که تعبیرهایی مانند «فی السفر» یا «علی سفر»، در دلالت بر فعلیت تلبس، صراحت دارند و احتمال عدم تلبس بالفعل در آن ها منتفی است. در بررسی آیه مبارکه «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره: ۱۸۴)، علامه طباطبایی (رحمه الله) می نویسد: «به کار رفتن تعبیر "علی سفر" به جای "مسافراً"، برای اشاره به این نکته است که در مسافر، فعلیت تلبس لازم است و کسی که در گذشته مسافر بوده یا در آینده مسافر خواهد شد، مقصود نیست» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۱).

این نکته از نگاه آیت الله ملا عبدالله سبزواری نیز دور نمانده است. وی می نویسد: «در این هیأت ظرفی، اشاره ای است به اعتبار تلبس فعلی به سفر» (موسوی سبزواری، ۱۴۰۹، ج ۳، ص ۹).

محمد طاهر بن عاشور، بیانی متفاوت اما هم راستا با این دیدگاه ارائه کرده است. وی می نویسد: «در کلام عرب، شایع است که بگویند "فلان علی سفر" تا نص در تلبس باشد؛ چرا که وقتی اسم فاعل به کار می رود، احتمال تلبس استقبالی وجود دارد. از همین رو، وقتی کسی صرفاً عزم سفر داشته باشد، عرب تعبیر "علی سفر" را درباره او به کار نمی برد. خداوند نیز با استفاده از این تعبیر که در زبان عربی برای "تلبس بالفعل" استعمال می شود، خواسته است بفهماند که مسافر نباید افطار کند مگر زمانی که سفر را آغاز کرده باشد، نه صرفاً با نیت سفر» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۶۰-۱۶۱).

در سخن ابن عاشور، دو نکته قابل توجه است: نخست آن که دلالت ظرف بر «تلبس فعلی» را به صورت شایع به کلام عرب نسبت داده است؛ و چنین انتسابی از سوی شخصیتی ادبی چون ابن عاشور - که نه تنها با جهان ادب و بلاغت بیگانه نیست، بلکه در دانش بلاغت صاحب تألیف

است - بسیار مغتنم است. این انتساب، نه تنها تحلیل شخصی ابن عاشور، بلکه گزارشی از ذائقه استعمالی عرب را نیز نشان می دهد. دوم آن که در باور ابن عاشور، دلالت ظرف بر فعلیت تلبس، در حد نص و صراحت است؛ در حالی که در بیانات علامه طباطبایی و آیت الله سبزواری، تعبیر «اشاره» به کار رفته است. البته این احتمال نیز وجود دارد که «اشاره» در آن جا به معنای اصطلاحی نبوده و بتوان آن را بر معنای «نص» حمل کرد.

در آیه مبارکه «أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ» (زمر: ۱۹)، در جمله «تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ»، اظهار در مقام اضمار به کار رفته است. با توجه به این که پیش تر اسم ظاهر «مَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ» با فاصله اندک ذکر شده، قرآن کریم می توانست به جای «مَنْ فِي النَّارِ»، از ضمیر «تُنْقِذُهُ» استفاده کند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۲۱).

ابن عاشور در رمزگشایی از این اظهار، می نویسد: «فایده این اظهار، هولناک جلوه دادن حالات دوزخیان است؛ چراکه در صله، حرف "فی" به کار رفته که حالت احاطه شدن آنان در میان آتش را به تصویر می کشد. یعنی آیا تو می خواهی کسانی را از افتادن در آتش نجات دهی که آنان همین الآن در آتش هستند؟ زیرا دوزخی شدن آنان قطعی است و امر محقق الوقوع در آینده را به چیزی که در حال واقع شده و تحقق یافته، تشبیه کرده است» (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۴، ص ۵۵). تعبیرهایی چون «همین الآن» و «در حال واقع شده و تحقق یافته»، به روشنی نشان می دهد که از منظر ابن عاشور، عبارت «مَنْ فِي النَّارِ» دلالت بر فعلیت تلبس دارد.

در ذیل همین آیه، بیضاوی نیز برداشتی نزدیک به ابن عاشور دارد. وی می نویسد: «کاربرد اسم ظاهر به جای ضمیر، برای دلالت بر این نکته است که کسی که حکم جهنم برایش ثابت شده، مانند کسی است که اکنون در آتش باشد» (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۴۰).

۶/۲. ارتکاز عقلایی فقیهان امامیه

یکی دیگر از مستندات آنکه می تواند به عنوان نمونه ای مهم، درک عرفی از معنای مسندهای ظرفی را آشکار سازد، ارتکازات فقیهان است. این ارتکازات، از دو جهت حائز اهمیت اند: نخست آن که عادت های استظهاری فقیهان، حاصل تحصیلات عمیق و تجربیات گسترده در فهم احادیث و متون عربی کهن است و از این رو، قرین اتقان و دقت اند؛ دوم آن که فقیهان، چون در نهایت می خواهند معرفت استظهار شده را به عنوان حکم شرعی به خداوند نسبت دهند، در فرآیند استظهار، احتیاط بیشتری به کار می برند و به راحتی هر معنایی را به هر متنی مستند نمی کنند.

برای بررسی ارتکازات فقیهان امامیه درباره مسند ظرفی، نحوه مواجهه آنان با دو روایت انتخاب شده است: نخست روایتی در باب تخلی، و دیگری روایتی در باب مکان مصلی.

۱/۲/۶. مواجهه فقیهان با یک مسند ظرفی در روایت شجرة ثمره

یکی از احکام مربوط به تخلی، کراهت تخلی در زیر درخت ثمر است. در فقه، این بحث مطرح است که آیا برای اثبات حکم کراهت، صرف وجود قوه ثمردهی درخت کافی است، یا آن که باید ثمر بالفعل نیز بر شاخه‌های درخت موجود باشد؟ فقیهانی که به احتمال دوم متمایل شده‌اند، به شواهدی استناد کرده‌اند. یکی از این شواهد، روایت نوفلی از سکونی است که در آن آمده است: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُتَغَوَّطَ عَلَى شَفِيرِ بَشَرٍ مَاءٍ يُسْتَعَذَّبُ مِنْهَا، أَوْ نَهَرٍ يُسْتَعَذَّبُ، أَوْ تَحْتَ شَجَرَةٍ فِيهَا ثَمَرَةٌ» (طوسی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۵۳).

فرازی از این روایت که مورد استناد قرار گرفته، تعبیر «شَجَرَةٍ فِيهَا ثَمَرَةٌ» است که در آن، به جای تعبیر «شجرة ثمره» - که در برخی روایات دیگر آمده - از مسند ظرفی «فیها ثمره» استفاده شده است. جمعی قابل توجه از فقیهان امامیه، از این تعبیر ظرفی، معنای «تلبس فعلی» را برداشت کرده‌اند.

برخی از این فقیهان، بیانی نسبتاً مجمل دارند و مشخص نیست که دلالت مسند ظرفی بر تلبس فعلی را در حد ظهور دانسته‌اند یا در مرتبه‌ای پایین‌تر، مانند اشاره یا ایدان. برای نمونه صاحب مدارک (متوفای ۱۰۰۹ق) می‌نویسد: «مقتضای این روایت» آن است که ثمره باید بالفعل بر درخت موجود باشد (عاملی، ۱۴۱۱، ج ۱، ص ۱۷۷). شیخ جعفر کاشف‌الغطاء (متوفای ۱۲۲۸ق) نیز همین تعبیر را به کار برده است (کاشف‌الغطاء، بی‌تا، ص ۹۶).

ملا محسن فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ق) روایت سکونی را «شاهدی» بر فعلیت تلبس دانسته است (فیض کاشانی، ۱۴۲۹، ج ۱، ص ۲۸۳). صاحب ریاض المسائل (متوفای ۱۲۳۱ق) با تعبیر «مستفاد از روایت سکونی»، همین معنا را برداشت کرده است (طباطبایی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۰۷). صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶ق) نیز این معنا را «قابل استفاده» دانسته است (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲، ص ۶۰).

آیت‌الله سید محمد سعید حکیم (رحمه‌الله) نیز در همین دسته جای می‌گیرد (طباطبایی حکیم، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۱۳۳).

تعبیری مانند «مقتضای روایت»، «شاهد بودن روایت»، «مستفاد از روایت» و... هر چند اصل دلالت مسند ظرفی بر فعلیت تلبس را تأیید می‌کنند، اما چون مرتبه دلالت را مشخص نمی‌سازند، نمی‌توان به طور قطعی گفت که این بزرگان، دلالت را در حد ظهور یا نص دانسته‌اند.

در مقابل، گروهی دیگر از فقیهان امامیه، دلالت مسند ظرفی را با تعبیری چون «ظاهر» و «یظهر» معرفی کرده‌اند؛ از جمله: علامه مجلسی (۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۲۲)، خوانساری (بی تا، ج ۱، ص ۴۲۳) و اشتهاودی (۱۴۱۷، ج ۳، ص ۵۸۹).

هرچند نمی‌توان با قطعیت گفت که منظور ایشان از «ظاهر»، همان ظهور اصطلاحی است یا معنایی اعم از نص، اما این تعبیر نشان می‌دهند که دلالت مسند ظرفی بر فعلیت تلبس، در نگاه آنان، از وضوح قابل توجهی برخوردار بوده است.

۲۲۶. مواجهه فقیهان با یک مسند ظرفی در روایت بیت الخمر

روایت دیگری که گفت‌وگوی استظهاری فقیهان درباره مسند ظرفی را برانگیخته، موثقه‌ای است که نماز خواندن در «بیت الخمر» را نهی کرده و فرموده است: «لَا يُصَلِّي فِي بَيْتٍ فِيهِ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ» (کلینی، ج ۳، ص ۳۹۲).

چنان‌که پیداست، در متن روایت، تعبیر ظرفی «بَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ» به کار رفته است؛ اما در فتاوی بسیاری از فقیهان، تعبیر غیر ظرفی «بیوت الخمر» بازتاب یافته است. برای نمونه، شیخ مفید و شیخ طوسی (رحمهما الله) نوشته‌اند: «و لا تجوز الصلاة في ... بیوت الخمر» (مفید، ۱۴۱۳، ص ۱۵۱؛ طوسی، ۱۴۰۰، ص ۱۰۰).

با این حال، برخی فقیهان دیگر، همان تعبیر روایی «بَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ» را در فتاوی خود منعکس کرده‌اند؛ از جمله: شهید اول (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۵۴)، سبزواری (۱۴۲۳، ج ۱، ص ۸۴)، قمی (۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۲۲) و دیگران.

بر اساس تحلیلی که برخی فقیهان ارائه کرده‌اند، مکانی که در این روایت مورد نهی قرار گرفته -یعنی «بَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ»- مکانی است که بالفعل در آن خمر وجود دارد، فارغ از آن‌که عرفاً به آن «بیت الخمر» گفته شود یا نه. در مقابل، «بیت الخمر» مکانی است که برای نگهداری یا مصرف خمر در نظر گرفته شده، خواه در آن شراب موجود باشد یا نباشد (اردبیلی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۱۴۲؛ سبزواری، ۱۲۴۷، ج ۲، ص ۲۴۵؛ همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱۱، ص ۱۴۲).

از این تحلیل، نتیجه گرفته شده است که میان «بَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ» و «بیت الخمر»، رابطه عام و خاص من وجه برقرار است (همدانی، همان). محقق اردبیلی نیز به تفاوت میان این تعبیر و تعبیر «بیت النیران» اشاره کرده و توضیح داده است که «بیت النیران» به خانه‌ای اطلاق می‌شود که برای آتش افروزی تعبیه شده، برخلاف «بَيْتٌ فِيهِ خَمْرٌ» که دلالت بر وجود بالفعل دارد (اردبیلی، همان).

صاحب جواهر (رحمه الله) نیز بر فتاوی که در آن تعبیر «بیت الخمر» به کار رفته، نقد وارد

کرده و تعبیر «بیتٌ فیهِ خَمْرٌ» را که در متن روایت آمده، ترجیح داده است. وی در مقام استدلال می‌نویسد: «چون واضح است که آن‌چه در روایت آمده، شامل خانه‌ای که برای شراب‌سازی تعبیه نشده نیز می‌شود؛ در حالی که آن‌چه در فتاویٰ برخی بزرگان آمده، شامل کارخانه شراب‌سازی که فعلاً در آن شراب وجود ندارد نیز می‌شود» (نجفی، ۱۴۰۷، ج ۸، ص ۳۶۹).

سپس در ادامه، برای توجیه فتوای مشهور، چنین احتمال می‌دهد: «مگر آن‌که از تعبیر "فیهِ خَمْرٌ"، دوام، اتصال و عادت به نگهداری خمر در خانه را برداشت کرده باشند» (همان). اختتام سخن صاحب جواهر نشان می‌دهد که دلالت مسندهای ظرفی بر دوام و اتصال، امری ممکن است؛ هرچند تحقق آن نیازمند قرینه و زمینه خاصی است و به‌سادگی حاصل نمی‌شود.

۷. نظر مختار

برای بررسی دقیق مسئله این تحقیق، باید در نظر داشت که در هر جمله، دو دالّ (نشانه) در اختیار داریم: یکی اسناد میان مسند و مسندِإلیه، و دیگری خودِ مسند. برای نمونه، در جمله «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» (هود: ۱۱۴)، نخستین نشانه، اسناد فعل «يُذْهِبْنَ» به «الحسنات» است و دومین نشانه، خودِ «يُذْهِبْنَ» به‌عنوان مسند است. همچنین در جمله «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي» (صافات: ۹۹)، نشانه اول، اسناد «ذاهب» به ضمیر «ی» است و نشانه دوم، خودِ «ذاهب» است.

توجه به کارکرد معنایی مستقل هر یک از این دو نشانه، افزون بر تسهیل اثبات فرضیه تحقیق، می‌تواند ابهام و انکاری را که برخی ادیبان اندلس، مانند ابومطرف بن عمیره مخزومی، بر دیدگاه مشهور بلاغی (دلالت مسندهای اسمی و فعلی بر ثبوت و حدوث) وارد کرده‌اند، نیز برطرف سازد (سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۵۸۸).

نشانه نخست (اسناد) در این مسئله، محل ابهام نیست؛ زیرا اسناد، دلالت بر اتصاف مسندِإلیه به مسند دارد و این همان ثبوت محمول برای موضوع است. بحث اصلی، پیرامون نشانه دوم (خودِ مسند) است.

بلاغیان، در مواردی که مسند فعل باشد، این نشانه را به‌درستی تحلیل کرده‌اند. چنان‌که مشهور است، مسند فعلی دلالت بر حدوث دارد؛ یعنی «الحصول بعد آن لم یکن». بنابراین، حاصل معنایی دو نشانه در جمله‌های فعلی آن است که «اثری که پیش‌تر برای مسندِإلیه حاصل نبوده، در زمان مشخصی (ماضی، حال یا مستقبل) برای او حاصل شده است». البته اگر قرینه‌ای در متن وجود داشته باشد، دلالت بر حدوث تجدیدی یا استمرار نیز ممکن خواهد بود.

در مواردی که مسند اسم باشد، بلاغیان به‌روشنی گفته‌اند که جمله بر ثبوت دلالت دارد. تعبیر «ثبوت» یا «صرف الثبوت» در این جا به این معناست که از مضمون اسمی مسند، چیزی فراتر از

اصل اتصاف فهمیده نمی‌شود. یعنی جمله‌ای با مسند اسمی، از دلالت بر حدوث ساکت است و صرفاً اتصاف را بیان می‌کند، بی‌آن‌که در صدد بیان زمان حصول آن باشد (جرجانی، ص ۱۱۷). البته اگر قرینه کافی در کنار مسند اسمی وجود داشته باشد، ممکن است جمله بر دوام ثبوتی نیز دلالت کند؛ یعنی ثبوتی که استمرار دارد اما دلالتی بر تغییر حالت یا تجدید ندارد.

نگارنده، این مدلول‌های چهارگانه - حدوث، استمرار حدوثی یا تجدیدی، ثبوت، و دوام ثبوتی - را در جای خود به تفصیل تبیین کرده و تفاوت‌های بلاغی آن‌ها را روشن ساخته است (عشایری، ۱۳۹۲ش، صص ۱۲۳-۱۲۸).

اکنون، با بهره‌گیری از گزارش ارتکازات مفسران فریقین و فقیهان امامیه، به نظر می‌رسد که مسند ظرفی، برخلاف مسند اسمی، صرفاً اتصاف را بیان نمی‌کند؛ بلکه نکته‌ای افزون بر آن را افاده می‌کند، و آن «فعلیت اتصاف» است. اگر قرینه کافی نیز در متن وجود داشته باشد، می‌توان از آن برداشت کرد که این اتصاف بالفعل، در یک بُرش زمانی، دارای دوام بالفعل نیز بوده است. بنابراین، به چهار معنای معهود بلاغی، باید دو معنای دیگر یعنی «فعلیت اتصاف» و «استمرار یا دوام بالفعل» را نیز افزود.

برای نمونه:

- در جمله «فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ» (بقره: ۱۸۴)، از مسند ظرفی «عَلَى سَفَرٍ»، دلالت بر فعلیت سفر برداشت می‌شود؛ اما قرینه‌ای که دوام و استمرار این تلبس بالفعل را برساند، در مقام وجود ندارد.

- در جمله «وَعَلَىٰ أَبْصَرِهِمْ غِشَاوَةٌ» (بقره: ۷)، مسند ظرفی دلالت می‌کند که «غشَاوَةٌ» بالفعل بر چشم‌های کافران وجود دارد و مانع از دیدن آیات الهی است؛ و قرینه کافی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد این وجود بالفعل، دارای دوام و استمرار است.

با توجه به این‌که مسند فعلی نیز نحوی از فعلیت را نشان می‌دهد، این پرسش به‌جا مطرح می‌شود که تفاوت مسند ظرفی با مسند فعلی چیست؟ در پاسخ باید گفت: در مسند فعلی، جنبه «صدور فعل از فاعل» برجسته است و از آن‌جا که رابطه صدور و زمان، رابطه‌ای انفکاک‌ناپذیر است، یکی از سه زمان (ماضی، مضارع، مستقبل) نیز از خود مسند فعلی قابل برداشت است. اما در مسند ظرفی، جنبه صدور مورد دلالت نیست؛ بلکه صرفاً «تلبس بالفعل» مدنظر است و زمان نیز بدون قرینه منفصل، از خود ظرف قابل برداشت نیست.

از این‌رو، هرگاه مقام اقتضا کند که جنبه حدوثی یک فعل و صدور آن به‌صورت برجسته بیان

شود، متکلم بلیغ از مسند فعلی بهره می‌گیرد. هرگاه مقام، اقتضایی نسبت به صدور و حدوث نداشته باشد و صرفاً بخواهد «فعلیت تلبس» مسندإلیه به مسند را برجسته کند، از مسند ظرفی استفاده می‌کند. و هرگاه مقام به‌گونه‌ای باشد که صرف اتصاف مسندإلیه به مسند کفایت کند، بی‌آن‌که نیازی به بیان جهات حدوث، صدور یا فعلیت تلبس باشد، متکلم بلیغ از مسند اسمی بهره می‌جوید.

بر این اساس، سخن برخی بلاغیان و مفسران که در جملاتی مانند «الحمد لله» یا «سلام علیکم»، مسند ظرفی را دال بر دوام دانسته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۹؛ تفتازانی، ۱۳۷۶ ش، ص ۹؛ سیوطی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۵۸۷)، نادرست نیست؛ اما باید این نکته را به آن افزود که این دوام، نه دوام ثبوتی (که از مسند اسمی قابل برداشت است) و نه دوام تجددی (که از مسند فعلی قابل برداشت است)، بلکه «دوام تلبس بالفعل» است. به‌عنوان مثال، در جمله «الحمد لله»، اختصاص داشتن حمد به خداوند متعال، نوعی اختصاص بالفعل و در عین حال، مستمر و مداوم است. و در جمله «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»، غشاه بالفعل بر قوه باصره کافران پوشانده شده و مانع از دیدن می‌شود؛ و این پوشاندگی بالفعل، دائمی نیز هست.

ممکن است این پرسش مطرح شود که در برخی مسندهای ظرفی، معنای «فعلیت تلبس» قابل برداشت نیست. پیش از پاسخ، باید توجه داشت که این اشکال درباره «حدوث» و «استمرار» در مسندهای فعلی نیز قابل طرح است. در دفاع از دلالت مسندهای فعلی، این نکته گوشزد می‌شود که «حدوث» و «استمرار»، دارای انواع و انحاء گوناگونی‌اند؛ برای مثال، استمرار ممکن است چند لحظه یا چند سال باشد. روشن است که استمرارهای کوتاه‌مدت، به اندازه استمرارهای بلندمدت وضوح ندارند. بنابراین، نباید استمرارهای کوتاه را به‌عنوان موارد نقض دلالت مسند فعلی بر استمرار مطرح کرد.

به همین قیاس، باید پذیرفت که معنای «فعلیت تلبس» نیز مانند «استمرار تجددی»، دارای انحاء و اشکال گوناگون است؛ برخی روشن‌تر و برخی مبهم‌تر، و در نتیجه نیازمند تبیین‌اند. افزون بر این، باید توجه داشت که «فعلیت تلبس» گاه واقعی و گاه ادعایی است؛ از همین رو، در برخی موارد، دیریاب و مبهم می‌شود. این نمونه‌های دیریاب و مبهم را باید تحلیل و تبیین کرد، نه آن‌که به‌عنوان موارد نقض فرضیه تحقیق مطرح ساخت.

انحاء و اشکال «فعلیت تلبس» سزاوار آن‌اند که در مقاله‌ای مستقل و تفصیلی بررسی و تبیین

شوند.

نتیجه‌گیری

در دانش بلاغت، جمله باید به سه نوع تقسیم شود: ۱. جمله‌ای که مسند آن اسم است؛ ۲. جمله‌ای که مسند آن فعل است؛ ۳. جمله‌ای که مسند آن ظرف است.

جمله‌ای با مسند ظرفی، دلالت بر «فعلیت تلّیس» دارد؛ البته اگر قرینه کافی در متن وجود داشته باشد، می‌تواند بر «دوام فعلیت تلّیس» نیز دلالت کند. بر این اساس، در جمله «هُم فِي ظِلَالٍ»، خداوند می‌خواهد بفرماید که بهشتیان بالفعل در سایه‌ها هستند؛ و در جمله «عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ»، می‌خواهد بفرماید که غشاوه بالفعل بر قوه باصره پوشانده شده و مانع از دیدن می‌شود—و این پوشانندگی بالفعل، دائمی نیز هست.

بدین ترتیب، تفاوت مسند ظرفی با مسند فعلی که بر «حدوث» دلالت می‌کند، در دو نکته است: نخست آن‌که در مسند فعلی، جنبه «صدور فعل از فاعل» برجسته است؛ دوم آن‌که یکی از سه زمان (ماضی، مضارع، مستقبل) نیز از خود فعل قابل برداشت است. اما در مسند ظرفی، جنبه صدور مورد دلالت نیست؛ بلکه صرفاً «تلّیس بالفعل» مدنظر است، و زمان نیز بدون قرینه منفصل، از خود ظرف قابل برداشت نیست.

تفاوت مسند ظرفی با مسند اسمی نیز در آن است که مسند اسمی صرفاً دلالت بر «ثبوت» دارد؛ یعنی اتصاف مسندالیه به مسند را بیان می‌کند، بی‌آن‌که دلالتی بر حدوث (الحصول بعد آن لم یکن) یا فعلیت تلّیس داشته باشد. به عبارت دیگر، مسند اسمی از دلالت بر زمان و فعلیت، ساکت است. این ادعا، با ارتکازات تفسیری مفسران فریقین و نیز با دقت‌های فقهی فقیهان امامیه تأیید می‌شود.

پیشنهاد می‌شود که در دو محور پژوهش‌های مستقلی صورت گیرد: ۱. بررسی جنبه ثبوتی در معنای مسندهای ظرفی؛ ۲. تحلیل نقض‌نماهایی دلالت مسند ظرفی بر معنای فعلیت.

منابع و مأخذ

١. قرآن کریم.
٢. نهج البلاغه.
٣. آلوسی، محمود بن عبدالله (١٤١٥ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
٤. ابن عاشور، محمد طاهر (١٤٢٠ق)، تفسیر التحریر و التتویر، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
٥. ابن عربشاه، ابراهیم (٢٠٢١م)، الاطول فی شرح تلخیص مفتاح العلوم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
٦. ابوالسعود، محمد بن محمد (١٩٨٣م)، ارشاد العقل السلیم الی مزايا القرآن الکریم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
٧. ابوحیان، محمد بن یوسف (١٤٢٠ق)، البحر المحیط فی التفسیر، بیروت: دارالفکر.
٨. اشتهازی، علی پناه (١٤١٧ق)، مدارک العروة الوثقی، تهران: دار الأسوة للطباعة و النشر.
٩. انصاری، عبدالله بن یوسف (١٩٨٥م)، مغنی اللیب عن کتب الأعاریب، دمشق: دارالفکر.
١٠. بیضاوی، عبدالله بن عمر (١٤١٨ق)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
١١. تفتازانی، مسعود بن عمر (١٣٧٦ش)، مختصر المعانی، قم: دارالفکر.
١٢. تفتازانی، مسعود بن عمر و دیگران (١٣٦١ش)، شرح مختصر المعانی، تهران: ناصر خسرو، انتشارات وفا.
١٣. جرجانی، عبدالقاهر (١٤٢٢ق)، دلائل الاعجاز، بیروت: دارالکتب العلمیة.
١٤. جمعی از نویسندگان (بی تا)، شروح التلخیص، بیروت: دارالارشاد الاسلامی.
١٥. حسن، عباس (١٣٦٧ش)، النحو الوافی، تهران: ناصر خسرو.
١٦. خفاجی، احمد بن محمد (١٤١٧ق)، حاشیة الشهاب المسماة عناية القاضي و كفاية الراضی، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
١٧. خوانساری، حسین (بی تا)، مشارق الشمس فی شرح الدروس، قم: آل البيت (ع).
١٨. الدرہ، محمد علی طه (١٤٣٠ق)، تفسیر القرآن الکریم و إعرابه و بیانه، بیروت: دار ابن کثیر.
١٩. راوندی، سعید بن هبة الله (١٤٠٥ق)، فقه القرآن، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
٢٠. زركشي، محمد بن بهادر (١٤١٠ق)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دارالمعرفة.
٢١. زمخشری، محمود (١٤٠٧ق)، الکشاف، بیروت: دارالکتاب العربی.

۲۲. سبزواری، محمدباقر (۱۲۴۷ق)، ذخیره المعاد، قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۲۳. سبزواری، محمدباقر (۱۴۲۳ق)، کفایة الاحکام، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۲۴. سبکی، بهاء‌الدین (۱۴۲۳ق)، عروس الافراح فی شرح تلخیص المفتاح، بیروت: المكتبة العصرية للطباعة و النشر.
۲۵. سکاکی، یوسف بن ابی‌بکر (۱۴۲۰ق)، مفتاح العلوم، بیروت: دارالکتب العلمية.
۲۶. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن (۱۴۲۱ق)، الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دارالکتب العلمية.
۲۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۲۸. طباطبائی، سید علی بن محمد (۱۴۱۸ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۲۹. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۰. طباطبائی حکیم، محمد سعید (۱۴۱۷ق)، مصباح المنهاج (الطهارة)، بی‌جا: مؤسسة المنار.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ق)، الأمالی، قم: دارالثقافة.
۳۲. طوسی، محمد بن الحسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۳. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷ق)، تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۳۴. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۰ق)، النهاية فی مجرد الفقه و الفتوی، بیروت: دارالکتب العربی.
۳۵. عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ق)، مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام، بیروت: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۳۶. عاملی شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق)، الدروس، قم: مؤسسه آل‌البيت علیه السلام.
۳۷. عشایری منفرد، محمد (۱۳۹۲ش)، معناشناسی بلاغی قرآن، قم: انتشارات جامعة الزهراء.
۳۸. فیض کاشانی، ملا محمد محسن (۱۴۲۹ق)، معتصم الشيعة فی أحکام الشريعة، تهران: مدرسه شهید مطهری.
۳۹. قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ش)، الجامع لأحکام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
۴۰. قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (۱۹۷۱م)، الإيضاح فی علوم البلاغة، بیروت: دارالکتب العلمية.
۴۱. قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، غنائم الأيام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

۴۲. قونوی، اسماعیل بن محمد (۱۴۲۲ق)، حاشیة القونوی علی تفسیر الإمام بیضاوی و معه حاشیة ابن التمجید، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۴۳. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر (بی تا)، شرح طهارة قواعد الأحکام، بی جا: مؤسسة کاشف الغطاء.
۴۴. مجاشعی، علی بن فضال (۱۴۲۸ق)، النکت فی القرآن الکریم فی معانی القرآن و إعرابه، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۴۵. مجلسی، محمدتقی (۱۴۰۶ق)، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانپور.
۴۶. مصطفوی، حسن (۱۳۸۵ش)، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران: مرکز نشر آثار علامه مصطفوی.
۴۷. مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳ق)، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۴۸. مغربی، ابن یعقوب (۱۴۲۴ق)، مواهب الفتح فی شرح تلخیص المفتاح، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴۹. موسوی سبزواری، ملا عبدالاعلی (۱۴۰۹ق)، بی جا: دفتر سماحة آیت الله العظمی سبزواری.
۵۰. مهائمی، علی بن احمد (۱۴۰۳ق)، تبصیر الرحمن و تیسیر المنان، بیروت: عالم الکتب.
۵۱. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۵۲. هاشمی، احمد (۱۴۲۰ق)، جواهر البلاغة، قم: ذوی القربی.
۵۳. همدانی، حاج آقا رضا (۱۴۱۶ق)، مصباح الفقیه، قم: مؤسسة الجعفریة لإحياء التراث و مؤسسة النشر الإسلامی.